

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

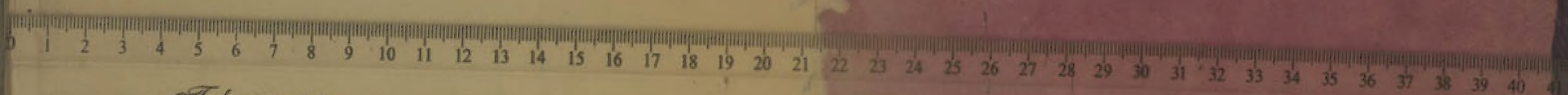


بازدید شد
۱۳۸۱

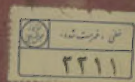
۵۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: رساله در ریاضی		مؤسسه: ۱۳۰۲
مؤلف: امیرخان		شماره دفتر: ۱۳۲۷
موضوع تالیف: ۲۲۱۱		۶۲۱۱

بازرسی شد
۷

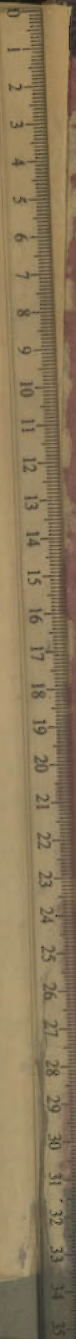


Tak rasm 088





Chalk mark 088

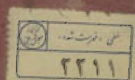


بازدید شد
۱۳۸۱

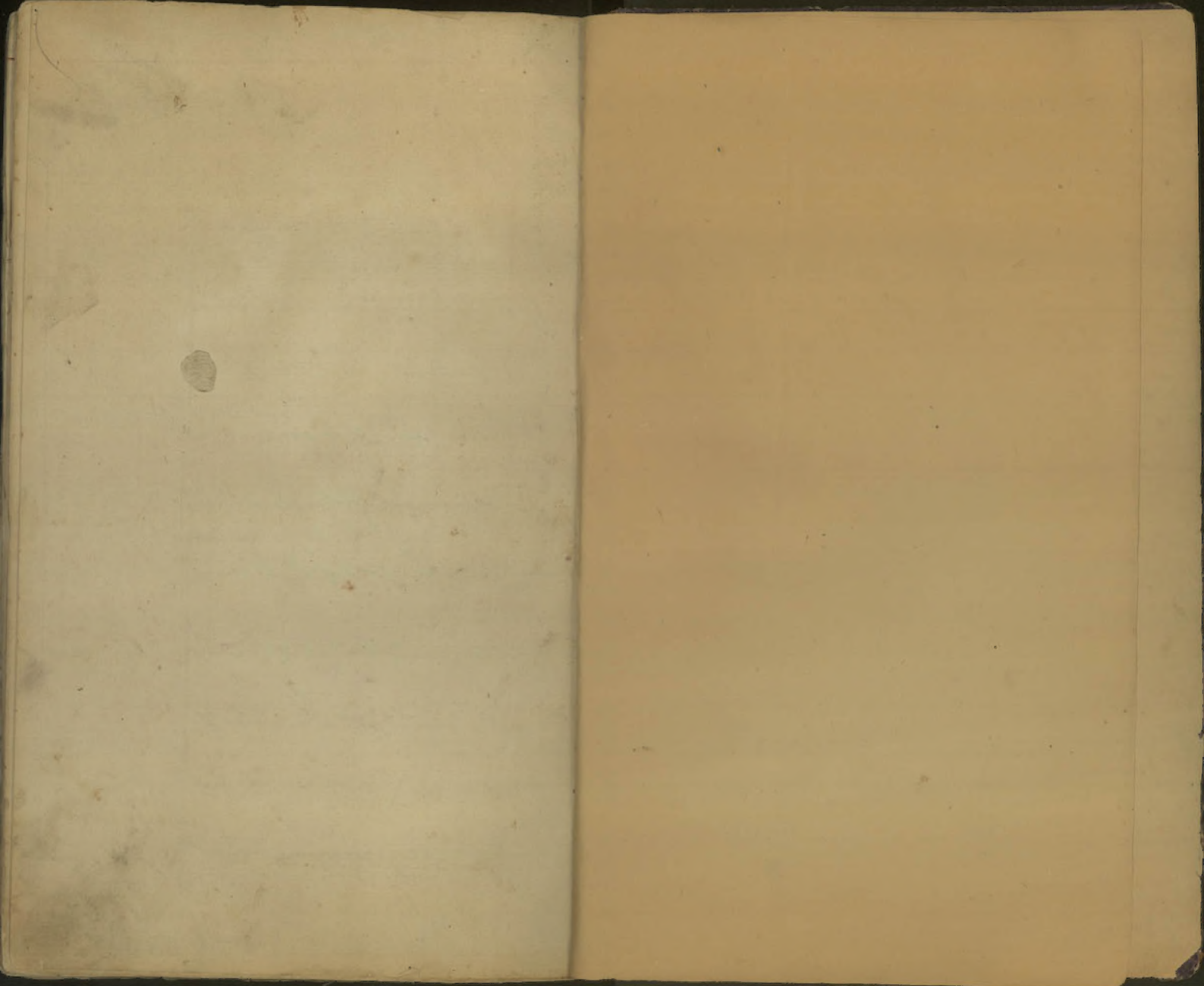
۵۵۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: رساله در ریاضی		مؤسسه: ۱۳۰۲
مؤلف: امیرخانی		شماره دفتر: ۱۵۲۳۷
موضوع: تاریخ		۲۲۱۱
۲۲۱۱	۱۳۸۱	۱۵۲۳۷

بازرسی شد
۲۲



178-4334



در این کتاب شریف فی الفایده و کمال الحکمه و کمال الحکمه و کمال الحکمه
در بیان کمال الحکمه و کمال الحکمه و کمال الحکمه و کمال الحکمه
بسم الله الرحمن الرحیم
شروع درود نامحدود و سپاس خزون از دایره قلم پس نرود
از بهشت آمین و مجمع رنگین بادش بهشت یک یک است در درونی چنین
محسوس طبقات ارضی و سماوی شده و از غیور مباحل جسمانی
غیر از بیهوشی و بحکم ترکیب واجب حرکات مادی فرار و
تشبیه کردینه چون فل چنین و محسوس ترین مایه ضرر بود
فهم مودت رحمت که خاک در جوف افلاک از نوره مادی چندان

بر خود بلبده که صور انالیم بسند چون بعد از انالیم پس بهیم باهنگم اوتار
درستین بر صفت اشکال ظاهر و پدید که دیده و نهی که، طرآن خیرال را
خوشتر جلال جلال و سبیلان با دیده فکوت تو سن تو تم بی تو تم
سالم فکرت تصور رسیده و خیر و دایره بعد بهر پیر که اکبر
سیاره و ثوابت بی شمار وضع ساخته و بسنج منجی هر دایره انداخته و
پدید قدرت ربانی با اصول روانی نو احشیه با پرکیان طبقات سما
از ان ذوقی و رقاصان سه صد غیر از ان ثوابتی که دیده در ذات کائنات
در دو کاهیل و نه در سه گاه اسماط و چهار گاه فصول غما و
خود و مثل همار و چنگاه بعد است صانع نفار بر بخت مل بر ششم ششم
در هر که ام را هر یک از او و در هر یک که ام رسیده که مستند بر مکتب

بنده عراق در جوابی قضای روح افزایی توحید و توحیدش بی کوبان
 دکن زن می باشند که بر زنند و نوادی که از هر صورت فقر و عمل
 صحت و مرض همه در دار الشفا همیشگی است معنی که تصانیف است
 ام و افراد و فایز بنی آدم بکسب انداز و جبه و درجی که در تحت پنج
 بر یک بعینه مخافت موافق دستور اصل از پرده خفا بطور بر یک
 بطری در کنی و سر که ام بونی و ایستنی آفریده و دانی که تابت
 الوف مشقات بر توانی و توانیات بر حق و جبهات بر کات
 بر ایام و ایام بر شهر و اعوام چنان بنده که دیده و بایست
 بن رسدش چنان چشم ستاره دران جبران و ش میانه بنده بر داد
 از کفر و نهم عقول در غایت خمول در اول درجه اول سرگردان مانده آن

فادی

فادی که درش از بی شکوه و از خاستن غیره صد بر کشت
 و یقین در صولات و برکات زبده و تاج سر سراج کجانه
 است که غیره بر سر و بسبب ایجا و هر چه هران که هر باک
 که با ش صفت صفت افلاک و کس که خاک شده صاحب
 شرعی که شریعت نبی اعظم را چون تلمه شنیده و لایق در سمع
 و دیده و خالق محرمی شده و محبس دین پس را از بدستان قات
 نوح است بر دانه صدر عمارت رسالت در آسمان
 بدایت سید و نه بشری شفق روز محشر عظم اکمل کل دنیا
 و سپه دیوان از ل احمد سرسل که شهبه بر او داده بران
 مکر ان خطه که قدر هست کند رایت عدش بران کند

چندین بار در خجراه چینی مشرب بزم آله دیان است را قدر خواهد حضرت
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نفیست و بجزین آبی الوان شمس و سلام از
 سوال و پاک تر بشه نه قرب وصال و بنیای کمال رشتیه نفیست
 و گویم مشهور است که مرصه میدان شرح نبوی در حدیث سبع دین
 سطوفی را از شعبه و الفقه بشر با بشیر شکارش چنان ضحیه از زبان
 کعبه نبوی شده چنان معانی آن کس کیش را از کرد و می توانی پاک و کس
 از خط فرمان لازم الا و فان حضرت بزدان و قاف در سبحان گفته
 و حکم آن سرش از آن بریده و کشته بر خاک ندلت اندیشه
 مشرب بری که در شمشیر لکیده و این شمس از سماء ابدی و قاف
 بر دین راود بیم یعنی جانش چنان کنی خاتم النبیین و اله المومنین

الحمد لله سرور غایت و مراد ان علی ابی طالب و اولاد او
 بس کشت سلام الله علیه و آله و سلم جمعین **هفت و نوبت** موقوفه رای
 هفت و کشتی خوشی و ضیای ارباب نصرت و کوشه نشینان نصرت
 آنکه بنای پست و چمن شربع الشانی سخنان بیل نه حب الاموال
 علی خضر کبریا و رفت شتری سادت بهرام صولات و خورشید
 طوبی نایب شری عطا و عطای قفصرت عالی سلام حق حافظ
 دایره شمس خلق نموده شناس او سر که بطول و در زمره بنح و حیات
 محمودان قانن افراد ساکنین در اوقات سلطین و خواجه بکر و دوا
 دولت سلطنت شمس سپهر معاد است بر کفایت حاجت میسرین
 سخاوت و شایسته و ان مروت و عدالت در العیون از شمس در کف

نزد مکیده دانش و نبش دود خوش بگز و حضرت آلی
 من عند الله و از ش محمد رسول الله و ائمه باکلی باع مصطفوی نوها
 مرتضوی شپک عین منظور و دیده خدای بهشت حکیم الملک
 منت که شفا و مد نظریه اثرش نشسته داشت را بر روی یکش
 پیوسته بته مطول شریعت مختصر و عاشیه قدیم نسخه ایست جدید
 شرح هدایت از ک الهام ربانی خوانده و شرح پیوسته در جلد
 کمالش در خدمت جبه مرکب مانده بادش و حضرت و نبش و نبش
 منظور از آلی قبله ایست که شده زمانه از تائید رب القربس
 توکل ال محمد و این طایفه خلد الله که مدله باغ عیش و بهشت
 بن من و کل خلق و نبش و از هر خوش غنچه و لعل که سبزه بهشت

و علی

حق الحق و رسول المظفر و ائمه الطاهرین صوات الله علیهم
 بر جنت یا ارحم الراحمین برسد به ترب الطهرت و بهشت غیب
 حشر ای بر بهشت این سرور و ستان سرای یکدنیش و جبه
 شناس سازد او از صف و اوان راز و تائید که خوش خط و
 حجاز و موی بی چشم شسته سازد و مرکب دیده اهل نعم و صفت
 بی رحم و نغمه شش و نه بر عیش و خیر از تیز زین زده چشم
 برایش نام ران شده و نور ظرافت و عام تیرا دیه در سر هم
 شمع جگر خورشید رنگ سوز بر وانه روحانی در جبه
 م هر خوش خیزان شایسته های سید پر و نواب باین طایفه
 محمود و لامر او خدام القدر است و نظر که از هر مان خاص و تیرا

که انعام پر کثیر التفسیر که مفاد و ثبوت سر صمد از غرضی کرده و نیز
 روبرو این استمان کات بسیار و این دودان ضافیت نشان که
 و نظر حق بین کل الحاح و دیده الاله الصبار است نسخه ندیده بوده و ثبوت
 نیز و خسته بود در اوان جوانی چون طبع منور و بی و پشت بقدر
 اوقات صرف شعر و بقضای سن برخی مصروف علم و سستی
 سخته مانده شسته و بقدر علم کار با سخته چنانکه گفته
 چنانکه کار با زمانه زنی لاف اگر تفرغ بشی بویاب
 و آنچه صرف اعیان شده بود در راه محبت نه در زمان عیادت
 کرده برده بودند و نسخه صرف سستی شده بود در زمان شیطان
 نسبت اکثر را برده بقیه که در تفسیر حفظ و ذکر حفاظ باقی بود بلامرئ

مستر شد که برشته تخریر در اورد و به عرض اقدس رسیده و عهده
 شریف شد که ایشا الیه بعد از آنکه ام شل مان مکه خان غنی را برسم
 بش کشتن خطبه حضرت سلمان علی بن اده برده این پر نعم و نظیر کیمیا
 اثر اشرف اعلی میرزا برای خورشید ضیاء عالم اراپوشیده
 نامه که است و المصنفین المتقین و التفرین سرور و ستان کتان علم
 شیرین لطیف سیاهی غنی میل شیخ عبدالقادر المراغی خنده العظیم
 بجهت اظهار مقدار علم کار خدایا شده و تعلیم کات امیری نعمت چهره
 پرداخته و پنجم کات زور در بیان انداخته که هر کس را قوتی
 در این علم باشد خود را در دایره اوسون در اورد این غلام کیم
 از والدین بخیر الفظ ترکی شسته زبان کجی بپوشیده و نیت

و چنانکه درین علم معلوم شد چون کار رخ را بر سر اصل که تشریف است
 و حقیقتش بدست شده بود کمترین اصول دیگر برین به افزودن
 اصول دیگر کاری نماند که خدای تعالی را چنانکه مدعی را چنانکه مدعی نماید
 فی الواقع هر که داند دانشی به دانش بگفت اینست در حد
 در کرده و در خاک نیست چه بر ذراتی ندارد و تشریح بریت روشن
 و این شده اند که گفت ای قلم منصفه و صحیح باب غیرت
 کت و سر به بخت از تو بهیست شد تو در دست زانو تا بقی
 سیکر و اسنان که بگوید و بی گشت کاری تا هم کرده ام دردی
 نکرد و بختش عید زردا چنانکه است هر یکش میسر بود
 کس نغز که کنی شراب نه دنیا در دست شادم که نغز کنی

کمین که سر یکانه بنیت کران بدست در هیچ که تشریف این
 که شوند است ای که خانی پر وی او بنده است سکه این
 خدیو زمان فرخنده است سکه این حسین شاه کافر است
 است یارب نگاه دار وجودش ز هر بهی جنبه که برادرش
 و خاک بقاء است و درین سخن در زمانه

در این زمانه که در این زمانه که در این زمانه

و به این سخن و در این زمانه که در این زمانه

که شکران خجسته است و در این زمانه که در این زمانه
 عالم کون و ف و که سانه کان قاعده در آن قانون است
 و نواز که کان روست خاک گفتن چنانکه که بر دست که گفتن

و اگر بینی در کینه جگر خواه در صفت کوه خواه در مقام مسکین کفایت
کش نغمه کمانه شوق در کتبش سر بر زود بی بانه که ترغیب
یکانه آنکه ترغیب نه حکمت و زمین بهشت بهشت و تحریف بهشت
و قبح و تزیین شش بهشت و تهنیت پنج حوس در پنج چهار
ارکان و ثبت سه روح و تهنیت ده کون مطهر و جود کفایت پیچیدگی
اوست جل جلاله در رسم نواله و غراسمه و کشته رانه و تهنیت

فی تهنیت اشیاء المرسل

خواننده گان دست استنکات صفات احوال محسوس این
و سرانیده گان شوق بهشت یک شمع ای فرخ محفل بهشت که تهنیت
صدولان طریقه نه صبری و خوشش از آن عشرتخانه اگر از بهشت

تا قله سداست که سر کرم با دیده روح افزای زده شده و اگر
پنهان کرد آن با دیده فعالیت که نه آق سر جانگیزی از شراب
فصاحت است خواه از زمره مقبولان سلسله اسلام و خواه از فرقه
سرد و روان سلسله نظام در حقیقت زمره بردار با غنچه تحلیف و تهنیت
ساز تحلیف بهنگام طرازی اند که در برگ و گوشت و عرب
خیم بهضرب زبان از ناک شش بهشت بهشت تحلیف برده
انطق شور و جان فانی پیچای تهنیت و عراق اندیشه و با واره
سرسریت اعیان شش موافق جود کوش جهان بهشت
و در آن در تحلیف و اشکار چون طنا زبان دست از تهنیت
نکته ولایت در سبب اهل زمره زود بهشت بر مغلوب اوج

اواره انتر کشته اند برون گنوه را از روی بهایش کردن
 شران بهت بسته در زم زار با چرخه بدیش چون غلبه نغیر
 علم صغیر فرخته از خفیف بدلت برخواستگان کفر با وج عزت
 را سلام بر افراشت و اوزه انا نصح العرب والعجم
 بساح ساکن شش حقه سینه و سیر انشت نوم صبح زار
 ویم در دایره ایمان نوشه مل علی محمد و الله بهیمنه فی تحقیق لایبر
 الاشبح علی النصوص بر ذات شریف ان سفر ال محمد صلات
 و ولایت پیشرو سید امامت و هدایت که تعرب الفخیم چه
 چهر کشی دست و کرون مخان جی ز پخته اذاعه در کوه
 یکی منسوب و سطح مضروب ضرب پیش شدن و راه روان را به نغمه

جلز

یک اصحاب مجمل المبین و لا یسین و ان لا یرمه ایمان و انصاف
 و فروع سلامت و نه تقیه پروران بریم یکانی در پیش که از ان
 رزم یکانی که جال آرای می شود پیش اند و چه پربان عربی سخن
 پیش کرد که کن کشتن و فاقه اندر خاک کن کن کن فاقه خواهد
 اوج ملک اقرار و خواه در خفیف ملک انکار در حقیقت برده و کشته
 اسرار نه در یکانی حضرت یکانه دو کانه اشش و در سه کانه مراد و
 از نه نه است از فوج بشر که در قید چهار کانه حضرت اند به چکانه
 مباد و است چون شش اواره بگوشت کنان مفت افریم شده
 درشت بهشت از خلوت سرایستی جایش ای بی کینه به
 منیکون سپهر در تحت سایه ان مفت اینش خمیده و کفای

محصل طراری که مستحق طراری و امان بر سر است محسوس
که در قیامت نشان در جات دوازده گانه بر وجه ملک است
اند در جات طاعات دوازده ساعت نشان بدین صفت
در اطاعت بر دوازده ساعت عبادت بت و چهار کلام
شب در نشان با عدد ۴ در هر یک در هر روز نموده ای است
و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و چهارشنبه و شنبه
نیز سه پروازند خواه در مقام ۱۰ و خواه در ده جناب بران
و بران اسکان و سکنان که در هر یک از آن در صفت ذکرش ترانده ام
در هر نمونیه و طبعین که در هر یک از طاعت و غری از عبادت
دوازده ماهه و انسته و در دستهای شش عشر از ده سر و ده گون

ست و بسبب زنده و در جات نشان با طاعت عبادت
بزیان حال و بفعل ترنم **ست** بقوه و خانه از هر قوه جاوید
که یابی قوه کشم جام داده ما بر دهم **ای** بدان ای عزیز
که است و در این علم فرموده اند که در عالم بر اواری که است
و انس و یقینی است نشان کرده شکست با بر نموده از روی که است
بیان چگونگی این علم و یقینی شد برایت که روح از قلب
او البشر اوم علیه السلام می رسد و بعد از آن قالب غیر فخر
جبریل و میکائیل علیه السلام می رسد و بعد از آن قالب دیگر در آن
مقام راست او فرمود و فرج که جوهر روحانیت
در هر ترنم در بدن او و م جا گرفت از این سبب است که علم

علم مستقیم را علم روح گویند چون روح آن طاعت و آن
 را استماع نمود منفرد خوشحال بود قایل از علم علیه السلام
 انس گرفت و امر حق توانی شد که دیگر سپردن نیاید اوم
 علیه السلام برخاست و سجده شکر بجا آورد و گفت الحمد لله
 بجهت بیعت این علم بیشتر از جمع عباد است و دیگر پس
 در مجلس نباشد و دیگر بمایه دشت که جمع اشیا با هم است
 اصول نموده شوند که استیکاری ایشان بی احوال باشد
 حال در ذات ایشان بهم میرسد چرا که این نموده با اصول
 سرزده است و دیگر دانسته باید شد که تعالی در مقام
 مجموع از وحش و ظهور بر داشته اند و باید دانست که علم

الهی

مرتبه عبادت از آرزو به تمام میست و چند مرتبه
 آرزو و چهل و هشت گشته و بعد از آن است که در حقیقت
 اصول با ضرب القلم و ضرب الکلمه در نقطه و در یک دور
 پنج کعبه در منتهی آنها را در پیش شایسته و بنام داخل
 منتهی به اصول کرده است از منتهی و او در خبر سیما
 است و برای میل لک لک کتب که باشد و بیاید است
 که هر مقام را در هر مجلسی از برای که بید خواند و مرتبه را
 از چه چیز بر داشته اند و کید ام به برج نسبت دارد از برج
 و آرزو و کانه و این به راه رانجه باب تربیت داده اند
 باب اول در بیان احوال و مقام

تمام فانی از حق

کیم نمداد و ساسی سخاوت ز فی کوشش کن ای مرد با پیش
 چه بشندی کن دیگر فراموش نشین بکیم ز نیت جفا و کفر
 راستی شد نغمه آواز حسی عراقی که صوفی پس نغمه عشق
 نوادان هجره بوسلیک وادی که دارم باو از غنچه راوی
 دیگر میدان بزرگ که کوچه کیم جوهر را بشما یکیک
 باب دوم در بیان دست بست و چه رنجه که یکی
 بستی و جویری از مینوی مستقام حاصل شود
 دیگر بشنیدن ای شیرینار و به شعله بر تاجی است چهار ستار
 بخت بخت کاهت به سیر لاش چکامه است حسی که نیت
 ریزه دوگاه اندر نیش مجر عراق غنرت نواز است بطوب

کی

کی روی عراق و کاه سبب به چنگ که گوگرد
 اکاه به به تیرد زشت بزرگ بر و راه بس نغمه نغمه
 تمهید چه کار که نچه مغال و چو ساری پرده غنق راب ز
 نغمه قدر را بل و در اوج اندازد هجره بکیم نغمه در به کاهت
 حصا ران تحس را به راه چو به بوسلیک نغمه نغمه نغمه نغمه
 واده آواز راوی شد نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 نواز که نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 اند چه بکیم نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 چه کوچه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 به سیر نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه

سر و دست مایل یکدگر شوند یک اواز و دستان

سینه حاصل آید

سطرب بر نه چرخه را میوریند با نوزده و گوشت و سگ انگیزند
گشتم فیما بینای گردنیه پس بگردانده شده تا بکنند شش اواز است
و در هر جا است هر یک از هفتاد و نه گوشت سگ و چرخه
گردیده است که نوزده گردانیده بین سر و دست حاصل آید چنانکه بعد
شد نوزده گوشت از سر و گرد و شکم را و دو چشم و یک
دستینی بود نوزده اصم بین دوشی عراق که چنانکه حاصل
به روح افراست یارب اصل باید بنویسند راوی اصل شش
شده با تا دوشی بن سینه و سینه را که گویند نوزده اصل

که گویند

که است و این قرن بود و پان و نوزده و دستان و شش

اواز که گشتم آید

ز راه است که است که گشتم آید چرخه چرخه نظری چرخه عراق
ز نوزده شکم در پرده راوی بند و سگ استی بر اواز و نوزده
نوزده نیار که یک شش و نوزده شش و نوزده شش و نوزده گوشت
و نوزده پوزه نوزده شکم شش و نوزده شش و نوزده گوشت

یجاریت ده و دستان و شش اواز و سینه و سینه

سینه و سینه اواز از قول خوابه عیب الله و سینه

چرخه شش اواز که شش می نوزده ضربت که ضربت می
باید شش شش و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه

پنج دواست در این فصل دو یک و چهار ضرب ضرب و الف
 نیست این خط در آنچه گفته شد شانه است هم کل هم
 پس روان اند و طول شش روی دیگر است و در
 بعد از این که در نیک بدان در بیان بحر الصرا قدیم
 قول حکیم است از آنچه گفت اصری که در یک
خبر خبری اخلاقی قلندی ضربیه
 از نه نر می است و در بحر الصرا که در
است ضرب رگ ضرب بر فاش شش
 خفیف ادغه باغن و در نیم شش کبر ارج صبر و
 در دو یک جاز ضرب ضرب شش روان

سکات

[illegible]

لوگوں نے اہل شر کو اس کے ریاوی اور کج روکے اور کج فہم اور کج

عراقی از کاه و نه گور از جرس پی شتر جی را بدهد کوشش
 و کج از طعن شیر خوار باب نیم درش و مناهات بر دم
 و شقی نفس سیم و ده سینی خم ماریده که در است شمی
 افزاید و بسک شورت در شفت نه ردای دیر و ناز کند
 و از طعنه افزاید و رنگ نمد سینه که معنی دق و امرانی را
 عراقی جانی نماز که رنگ شادمانه بجز رعد و شمس کند و کوه
 دریم دل کند با بستن در میان که چند یک است کوه
 سکیم شاق نیم یک است شمس و دو یک در یک یک
 و نیم کوه یک یک را و می نیم یک را و نیم یک را که نیم
 عراقی یک یک عراقی و دو یک در کوه نیم که نیم یک یک

نیم

نیم یک یک باب نیم در میان که در است شمی
 چهار ضرب ترک ضرب و در ضرب بر نشان پنج ضرب شمس
 سیزده ضرب چتر چهار و در ضرب شمس و از در ضرب خفیت
 و چهار ضرب از فرخ ضرب و تین و در ضرب نیم و در ضرب
 و در تمام چهار و در ضرب نیم شمس ضرب و در ضرب
 و در پنج ضرب و در ضرب و در یک ضرب ضرب و در ضرب
 و در ضرب و در ضرب شانه و در ضرب و در ضرب
 ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب
 و در ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب
 و در ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب و در ضرب

[illegible]

4

و یک دک و نیم دو و ک و ک و ک و ک و ک

[illegible]

فراجه طبعه الف و صرافه می یاتی من می من من و صرافه ۹

وَيْكُمُ الْإِلَهِ يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بِكُمُ الْأَنْفُسَ فَذُكِّرُوا بِالْأَنْفُسِ وَأَنْتُمْ عَلَىٰ أَعْيُنِنَا إِنْ عَصَيْتُمْ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ فِي كَيْدٍ مُّبِينٍ

امیر یارمیش غنی حسین بی یارلرین قن و لعل دریا من خسته خسته دریا

راست تن تنی و نه اویم ویم تنی تن یمن یوسیک

سین تین اورد ویم ویم لال لال لال قن بزیک در در

ماتقی در نه مائین دیم و دم و لایله یه به لیم از لایله لاهی

یزدنی **صفحات** در تاپار در نامه به به تهنیتی دره دره

عن ابي بن تين بن تين

ویم نه اترا یله لاله ناسه تیتی جی روره اتن تن درنا ای یزنی
یازن درنا تن تن تمان کوکاسه نمت کلیات خواجه باب
سیرده و چان شه بانکه شه چهار است اول شه است
دویم شه دوگاه سیرم شه مخالف چهارم شه چهارگاه اول
و تربیت این سلم چنانست که سانه دیا خونیده چون
بر سه ساز و نواز رد اول شه دوگاه نایه دار و حصار
رود و دار حصار بدوگاه سینی روکنه دار و بشیران سوه دار
و بجزایده و کر یک نایه دار پنج بزرگ رود و از نور چشم لاله تیتی
دوگاه رود و شد کینه که بجهت برنگان این علم را چرخ قرار داده اند شده اند
از اراست گرفته باید که صاحب مقام اول شده است از و چنگاود

五

نمود. سبک نماید و ارباب و پادشاهان و بزرگان را بر است
آمده عشاق نماید و از دو یک داریم تا بهر روز و ماه و بیست
روز و از اینجا جو آمده عشاق نماید و بشاید یک روز و از روز
در عرب و از روستا به کار و از و کا بهر بار گشت به چنگاه
رو بر است آمده شد کند شد سیوم مخاف باشد
پس چون مخاف شد کند از و براق رو و از آنکه کا و
نموده بکار و رو و بکار و اینه اید و از و اینه براق و و و
مخاف شد کند شد چهارم که از شد روح کوین و آن
حیدر کا است اول باید که چهار کا شد کند و از و غیر و و و
کا که محدود نماید از و غیر و و از و بزرگ نماید و غیر و و و چون

چون خواهد که بجای رسیده نگوید در یک سید و از دست
 رود و بگوید از پیش بزرگ داد و بلاق رود و از مخالف و بجای
 رفته تمام نماید و دیگر جمع با یکدیگر است پس خدای تعالی
 مشغولند و جانشین که مذکور شد تا یکدیگر مشتاق است دوگاه
 بحیریل علیه السلام است یکمایل مخالف با سرفرازی
 گاه بعزرائیل و دیگر یار داشت که حضرت عیسی علیه السلام
 در پرده راهی ساجات کشتی حضرت در پرده چندی بود
 خواندی حضرت محمد رسول الله علیه و آله و سلم هم در پرده راهی
 تفاوت نبردی و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه
 السلام در تمام قرآن خواندی و حضرت نوح در کاه که کردی
 حضرت

و حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش فرو برد و نجات
 و حضرت اسمعیل در وقت ذبح در تمام بزرگسب جات
 کردی و حضرت یوسف علیه السلام در تنهایی غیب کردی
 و حضرت یحیی در اینک بنی نوح خودی حضرت الله
 معصومین علیهم السلام کشته شدند و قرآن بخوانند بیست و چهار
 و هم در میان اکتد وقت روز و در وقت سبب تمام
 : یه خوانند که در کوشش مردم خوش امید باشد
 بساید داشت که در وقت قیامت بر بدن غنی و ثریا
 و اوج در راهی و نور در غرب و وقت جاشگاه عراق
 و کردیم در وقت جاشت عهد جبار و نفعت بهاران است

دلبسته بکار دور وقت پشیم نه کا به غروب و گردانیده در میان
 دو نماز بهز و شب در یک چهارگاه جگر و کجاست و در عصر اوی
 دلبسته بکار و شمشاد در وقت شام عاشق ابرو در آن وقت
 خفتن بوسیک و شبنم و سلاک و کب در پناهی وقت
 شمشاد در آنکه و جگر زخمیه شب بیک در راه وی در وقت
 صبح بهست و پنجاه و دو کی میاید و است که بهر تمام
 خوش ایند کمیت و کجایم طایفه مندر است و مقبول است از برای
 از برای مردم نه حسنی و دوگاه از برای مردم هر آن در آن
 بهرگاه از برای مردم بهز و چکار و شب در یک از برای مردم
 سنج چهره عاشق و نواز برای مردم سینه بهره سه گاه چهارگاه

ای

از برای مردم کهن آنکه و نه سینه از برای مردم جایی
 بایست و نه هم ادا بایست و نه این من رس
 سحرک ایند بیکه نه
 و خراشیده در صاحب این فن باید که بهس بکینه و پریشان
 و بر روی خوش بکار بر نه و پریشان با طهارت بشناید
 و در پیش مردم الهنا و پریشان فی خردنکه و دهانه کس که محرم
 کشیده دست و دل و دیده را که دارد هر چند با مردم بکار
 کشیده که او کمتر دیده باشند بهر چند و دیگر باید که هر روز
 چیزی هم مردم یاد و بهر آنکه نشاید و شود و کجاست و افق شود و کجاست
 مجلس ده خون بکینه باید چوین و نه از آنکه کس که بکینه کجاست

و من در مهات مشین کند دور کار باشد و کس نه از او که نام
 کوشای مردم خوشند و کینه از هر چند دور بر تبه دینی هم ندارد و هر
 چه که نغمه زود و کوشش مردم با یکدیگر هم زود و سر و زود که حجاب
 این فن خواننده و گوینده باشند باید که از احوال نه از هر چه باشد و
 کمتر کند و بدید چنانچه بشناسد و بدید و راه زود و سکهای کار از راه
 همان اندیش بکنند و هم استی و می صبح را که درین روز هم است
 بخیر و اوصاف زود و قدس زود و بگوید و از اوصاف است
 پروان زود و خود را باهل عالم منفس نماید و برای این کار بسیار
 است چنانچه اختصاص بدین قلم گفته شد نام ساز و عود و کوب و نیایم
 یعنی صراحتی نمیدرشد و غریبانی دیگر نغمه زود و نفس می گویند که

بگوید

کبیری با در کو سر خانه از آن سر پروان نیاید و چنانچه چری
 ندرج شود نام ساز می نفس میستند و فی بنان مستی
 در جهان و طعنه شکر و باب شکر و به افغان
 بر یک و هم شوی و کسکه و سازای نفس انداخته و رساله فی پیوسته
 سال و تصنیف مرحوم قاسم بنیوسف که از برای سرودن
 است و غرض از تعالی عظیم و بر وقت و تمام
 مناسب ساخته شعر معنی است و بعضی از غیر حسب الام
 الا علی مقید بندگان چو یک که با نغمه شش بدو نوشته شد
 حمد و سپاس تقدیس ساخته را سرا و راست که از منت برده
 افلاک اداره قدرت شش شش کوشش گفته که ان جی

سید

عراق محمد ساینده و از راه دشت بزرگ او یک
که غالب مغلوب بودند از این حجاز که صد ای سیر سنگ گزیده
ایشان نمک از اینه خراسان میزد و در صورت این
رسیده از شرف نغمه که سعدن فیروزه برک سبزی از جمن است
فقد حاصل روان گردیده تا روان سیمان بیابان و در عراق گشت
مستقیم لغت را کند بر سخت راه روان برقی غلبه کردند
و تخته راه آورده وی آورد و ضربت بخت ببرد و زبان
کرد و نه دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور
لواک مصلحت را فدا کرد و بروی بروی که نه و
ای می کند و از صد و شصت است و در دور و دور و دور و دور

در دور و دور و دور و دور

که چیت و چهار سبیل و چهار سبیل و چهار سبیل و چهار سبیل
الوار و نوبت عدل شان را بنوی بچگاه در بیگ سکنی
که نه نخل وجود فایض و چو مستقران با نگاه اجابت خیمه بر کار
راسان بل مایه زده شایسته و بسی کلیم و نوبت شرف
مقتدر افراتنه و از این راه شان شایسته و اولیا کشف شده
که تو شایسته و از کاره می تمام نمود و از دور و دور و دور و دور
چون در زمان بادش عادل باطل شایسته مان و در زمان
کافران صاحبان کیمی شایسته و فرزند خام و صاحب شایسته
مردان اسکندر اول سیکان شایسته و عباس حبیبی صمدی
حاجان خدایه تقالی که در سلسله و اقا خدای علی العالیین ره

و مدله جسته که این بیت مصداق اوصاف کمال آن
 خجست گرگنه انوری کیمانی سرست بافت و شوقیه
 کجاست کشتن عشرت شاداب و چشم فزون رکب و جاش
 در خواب سپهر بیکین خم بوده ماه چهارده خشت سرخم انخاب
 تابان عارض ساقی سرخ روی شفق شراب معنی صراحی خورشید
 سحر میان جام و کلا تران قسح سپهرش بوده برغیر خفته
 سرین صنف لازم شد که باقبال بادشا ججه ملایک سباه
 ظل الله رساله بر علم موسیقی نرسیم و نور علی نغمه که حجه است بهشت برده
 اعلا کده از آسمان زمین اوده بی پرده از زمین بر آسمان رسیده عمل
 کلام آراسته و زبور تمام بر آهسته بجهت پیش رفتن در اوجم تا بر

ادامه

بر عالیشان سحر از نمان ظاهر و مبین کرد
 بد که بر کرا اراده نوشتن و آن علم موسیقی بوده باشد باید که بداند علم
 تعلیمیت و ارجح علوم از همه شکر نیست که بر علمیه است و این برین از
 پیش بر و علم موسیقی را بخیر نام و در مقام است و بهر چه پیش
 اوازده که قبلا آن نوشت دیگر لغات بهشتین بکن نیست از همه علم
 مشغول اما اگر کش کرد دست در برده سازد نوشته باشد و استاد در
 تعلیم همه نامه اندک و صفتی موسیقی را فرایک و بدان که بهر کس
 تعبیر از جمل و و بی که نوشته شده است صدای دیگر را می شنود
 و جمل و است گوشه که بهر قوفان نوشته است بقول خواجه بهر انوار غنچه
 منوره و بهر است از غنچه که است بی که بی و جوه جهانش که نوشته شده است

سرخه برش پنجاست که از کروی افند در چنانست که در دوازده
خدا انفسع بهر دهه چنانکه کسی که کرد کاهه تغییر بر دست کرد
بر و راه که چو ساری برده فانی را سازد تنم و زنی و در اوج اند
راوی شد بنده ز عیب رام که نور و غم بر دوزل و رام
بزرگ که چو چنگ بزرگ ده چو این بهفت از دی و پرده مقام
کو چک از دانی توانی که در کب و بیانی میت خوانی و چنانکه یکی
نخل و دره که کاهست و حصاران نخل را چو ساری و یکبار
مشیران و صبار اس را دره بس از کز کزله اندر نغمه
قوال که تاید جابر کاه بکاه مندا ال اعراقی و غنمت ال
است طوب که کوی بر افق کاه منسوب نام دوازده

نغمه

مقام دیمست و چو بنده و شش اندازد برده شد و کز برنج و کز
یکسک نظم در آورده شد و دوازده مقام و شش اندازد چهارست
از راه است چو اینک کنی بخانه و نهتن نظری بنب
عراق اندازد مشر بزرگ ندی حیا و کو چک بشی و این مقام
فی خمار و در شیشه بکوله در برده راوی بند و بوسیک است بهفت
بهاره از که کشت و دوازده و نیمه چو بر خوانی بس در برده نوزده
در سنگ و شیشه و دیگران که در مقامات که شکر است
بهفت مقام است چنانچه و همین و بزرگ که کو چک و کز کزله
و بوسیک و دره دی مقامات آسان بهفت است و دوازده
و غنم و عراق و سینی و کز شیشه ای شکل چهارده است

برقع نور و زخارا، جود اوج به یون منت رکت جود نور و جود
 مرقی مغرب دوگاه را، نور عرب و دیگر شهادی است
 چنگاه شیرینش بود که نورده علم بیتی سکا و شیرین جا که غزال
 میرد و شیرینش اواز که شکسته که بهشت و اگر دونه نورده
 اصل و سبک دشمنان این لغزات از نجهت نوشته شده که باب
 علم مرقی از نجهت وادی صارت نام بهم است سرک و باب
 مرقی این چهل و دو نجهت که دوازده تمام و ست چهار نجهت شش
 باشد هفده بجز اصل است و نجهت باشد زعفران مرقی بی تیر
 خواهد بود و دیگر در وادی مرقی یک نجهت است از نجهت
 شمالی شمرده مرقی نام دارد است که نجهت نجهت

همراه بداند کار و قول و صرت و عملش و زمانه اگر که در اند
 ما که فرمای هر یک از نجهت که از نجهت طلب نجهت
 و اند که به قاعده باید نجهت که از نجهت که نجهت نجهت
 ام و این نجهت است بیژن مستحکم شده ام و جواب فرماید
 اند نجهت این نجهت یافته باین صورت که نجهت که نجهت از نجهت
 شمرده نجهت از آن بعد از آن نجهت از نجهت نجهت و دیگر
 شود و نجهت نجهت دوم را بهمان دست نجهت این دو سر نجهت
 شد بعد از آن نجهت نجهت نجهت که نجهت نجهت
 از نجهت است شروع نموده یا از نجهت نام کند بعد از نجهت نجهت
 باشد قول نجهت که نجهت نجهت نجهت نجهت نجهت نجهت

و میان کار و قول فرقی نیست صورت است که همه سرخانه خوانده
شود هر سرخانه یک بیت بقایات داشته باشند یک فرا
بوده باشند عمل نیست که بستره کار نه شود یعنی دو سرانه
بسیارخانه و بار کو داشته باشد اگر فرعی که میانه کار عمل است
بعینست که کار از تفاوت اعتبار میکند عمل از شش نیست
که ابتدا میکند و عمل از شش نیست که ابتدا از شش شود بعد از آن
ترجمه کی به باشد خوانده بود چند سرخانه که خوانده شود ترجمه یک فرا
بوده باشد شش نیست که بطریق شش ساخته شود و از آن سرخانه
خامر شود بین عبارت نخستین یا ترجمه داشته باشد چون دریا ترجمه
خامر شود بین عبارت نخستین تا سه ترجمه ایشان دارد که خامر از شش و

[illegible]

در او ابتدا از مدح مرشد اول که صاحبان ثابت بعد از

شش شش نفر بزرگش در اول شروع و **تسبیح** است

بخش ششم

می بینیم که بزرگش می گوید زود شهادت می دهی

چون سالوس شرف کشتم و تخم این بزرگشتم دین تا بزرگش

رسد بزرگش و بید نظراتش سر زده شای ضرر و شکافی

دیدم و شاه عباس جوانی دیدم و در سکوت می کردند برادرانم

شش عالم گیر و قوی تر از شمشیر رسد بزرگش و بید نظراتش

در محبت بین فیض بیان و در عدالت که بود ز شیران و بکر

در حال دل را رسد و نام فریاد کس آنش نشیند

بفرمایند

تسبیح دیگر که حسب الامر نواب اشرف صاحبزاده

حاشا ساخته شد بزرگش در یک و نامش شمس بزرگش

حسبانی که هم آرام چنانچه هم مهمت جانی و نامش آفرینی

یا صبی بیکت انقدر دادم و بچشم بر چون خورشید در حرم

و بانی شایه یار که به غافل از احوال است و بیک و نام

هم بر پیشانی رو است و نامش و اندوه سپیدار که محض نیاید

در حال چیست و سر زده شای سر زده شای سر زده شای

و بکرم که همش می بینم بکرم و هم سر زده شای و شراب خیار

و زود ببار چرخان خواجه و معنای نجابی و در یک کربانی و بیک

یار که به غافل از احوال است و بیک و نامش و هم بر پیشانی

از غم و اندوه بجزیره کوه محرمی تابانم و دل چهرت به مشرق
و دیگر نه نه شهنشین جان و سرگردان و حیرانم به تو هم درگاه
من ای شوخ کا و کیش جبرانی نه براه لبان تبریز سن غمی
نامم به اگر در پی من باشد بجای نادریکافی نصف فتنه
قدار شاه و صاحب ان و عوالم تا قلمه شیرکاری
بگرفت به چون بر تو خورشید یاری گرفت به شرفین بزمین
فسح کرد دست شش به چون دوباره بفسح ماری گرفت
فیل با ختر را چو رفتی نه نه شد شاه صفی را بجهاد
روح روان به نه نه خانه ثانی شاه بخت خط
خدا بجزش باد به نه پرستیده مراغ دولت روش باد

چهر سو که گنی روی بیا که گری به فتح تو فتح نامه اش از من باقی
فیل با ختر را چو رفتی نه نه شد شاه صفی را بجهاد
روح روان به نه نه شاهی که زمین و آسمان یکپاره اسکندرات
و عیسای دوم به تنیش بر می برد و جهان یکپاره نصیب دیگر
که در مهندستان و شیران و شاه بادشاه صاحب ان به
شده به خسر واکوی ملک و خم چکان تو باد راحت کون
مکان عرصه میدان تو باد فیل عباس شاه نوجوان ای
سرشده صاحبان نه نه سرب پادشاه نیم ای قبه کون و مکان
نه نه خانه ثانی ای که انشای عطر و صفت نکست
ت عقل کل جا که طغرائش فرمان تو باد و دل

باز به ختر را چو رفتی

عیسی شاه جوان ای شد خدیو جهان از سر پادشاهت رسم
 بشد کون و مکان نه بشد حیوانات و جمادات و نبات و غیره
 عالم هرست بفرمان تو و **نصف** راه آورد که این موضع
 بر سر سبزهان زمان شد و خدیو بر سر نه شادار که کر
 ست تاجه آیم به با مرغ خنجرین بگره شمشادیم به چرخه
 سجد و تودل داشت به عادی شکر خدا که خوش دلان بدعاشه
 قیل باز آمدیم که سجده باین چاک پادشاه سر طاعتی تصانیف
 باشد ادا کنیم سر خدایانی ای پادشاه عادل شان
 تاج دارند از راه میریم بخت امید و درگاه ارکان
 زمان ازمان بود برین عین صفت تو دوست و یارانه

باز آمدیم که سجده باین چاک پادشاه سر طاعتی تصانیف
 ادا کنیم به هر چند پر خسته دلان توان شدیم به هر که در بسوی تو
 کردیم جهان شدیم تصنیف نوروزی که از چینه نواب جان
 کیتی تان صفتان گفته شده در چرخه به در دوشاه عباس
 ان شاه عدل نماید به ساقی غبار غم مانده باد و در بر باد
 سحر بزم پیکره به ساقی صوفی صوفیه دیگر کرد به میل و دوست
 خان شد به رفیق کشت شمشاد سر خدای دوم
 یک به راه از نور در بارک به در بر خدای باب
 دران در ان عیش و شاد کفایت به عادل که ای عید باو شان
 تاست نام روز عشرت مبارکت بود به قیل

زنده نوزاد است دشت را محبس از خنجرین سیاهی ده
 که در سالی بود در جی تن تصیف بهایت که جبهه در کلبش
 در خنجرانی گفته شده در بیات نوزاد و جیم بهار که که جسم نوزاد
 باز جان بخشید به شاخ از خون رنگ از سرش عاقلان
 بخشید به بهار ایکن شش ایوان را در کرده میخوابد که در
 غمت فرخنده کی شاه زین بخشید قیل تا شربت در بهار
 است دکل است به که حسن کل کام بهل است
 شاه عباس کند نشان بود تا بهیم پیش و
 عشرت جان بود به شانه در شربت حیات
 عباس ثانی کردم الی هزاران مختصر می را حیات

بیا و دان بخشید ششانی که خواهد بر من میرا کند مرام
 از راه لطف در میان کشته رینه و ستان بخشید قیل تا شربت
 بهار است دکل است به که حسن کل کام بهل است
 شاه عباس کند نشان بود تا بهیم پیش و عشرت جان بود
 ششانی که در میدان شش سر که ایوان را شربت کر مضاعف
 کان در میان بخشید به پیش دیده در دال او نخبان پیش
 که عیان قصه سنی به نذر نالوان بخشید تصانیفی که در
 دشت و عشرت جان حیات ششانی که به می بسته شد دین
 ترتیب تصنیف عراقی که از جهت ششانی که در دین
 سکانی ساخته شده بود در دال شربت که تر است شربت و شربت

بادشاهی بخوار لطف الهی دادند و دل شکریه از دولت
 روزی داد و فتح نصرت بر تو روزی دادند و داشت در قیامگاه
 من دولت با و داد ام و عشرت و ایم بکام سرخانه بودیم
 بادشاهان جهان را چون بی بر سر تاج و تاج و تخت و تبارک
 لبان بیج و خراج و سرخانه دیگر حضرت چندی فتح جهان
 خواهد کرد و سر به خواهد دل از فاش و نهان چنان کرد و
 تصیف و کرد و کرد و کی نظر بر خم کعبه شد کی کش با
 بجایانی ندیدیم می پیش از دل تا شربت حجابانی و گل
 بام عشرت بخت و صفتی ازانی سرخانه دم به بر سر که در خدمت
 منجای بخت صاف بکشد و صواب از تم و از دل سکنت سرخانه بکشد

بهرانی

سطر بانی که بی صورت و قول بیدارند لب حجاب کشتید
 همین بچرخند صوفی که در عیان سر شده و لید
 ساقی چاکه نه بکشتید پرستید پیش و بر جوی شد
 نصرت از بهر حسن شاه بام شراب بود و شراب بر کس که است
 چشم آیدش یک کشتید این صورت نفی می دارد و این است
 سر فاقست باز شد فضا که پوشش کلش با و ان کند
 ناله میل نهر بر غنچه را خندان کند قوی که بقیع ام
 ت بسته شده بود سردی که نصرتش خصم را
 خون در دست بادش و مفت کثرت صفی عادت
 نزل بادشاهان پادشاه دولت و عشرت تا و

در بهر جانب کنی انصرت با تو و سر خانه دوم در ازل که در کس
 برود و دولت کوشد و در بهوی اقباب از برج شاهی رخ غرق
 باز و دل خوانده شود و پست میخانه درین بشارت در جهان
 بس و دناهای میخانه اقباب طعش کز کشت بی یکجند و دل
 که خوانده شود قول نام است که یک تصنیف قلم نامه ایروان
 که در و در عجم شده ایروان از باز خورشید جهان پاک کشت
 قلم از نو کار در جهان در بعضی ماست کشت کز کشت می
 نامردی روشتش نامردی روشتش است با بشت کین قلم
 اقباب است کشت قلم جهان پند تو بشتی عادل در ان تو بشتی
 تا کشتش هر دو در سر در شان تو بشتی سر خانه دوم نام

وادی بر کشت هر دو کشته قلم و اول و شد و کشت کز کشت
 بس کشت کز کشت مردان صفاق از کشت یک و درین روشت
 چشم نره خالی تیرش از قلم زمان در نوره کاری نمود
 که انجمن از کز کشتی در مضرت کز کشت پند شده کشت نام کشت
 که در هر محلی در سحر و ساقی یک کشتی در کشت و در کشت
 می از نقره و دل خوش تن ایران کین کشت قلم و نصرت
 پند شده روی به کشت کین و چشم ایران بر کشت جبر کشت
 کشت و وصل تو کشت تا سفر کرده از کشت عراق و کشت
 کشت خورشید و فصل کشت و کشت کشت کام خود کشتی
 کشت کشت کشت کشت کشت کشت کشت کشت کشت کشت

سبب غرضش از کشت سلطان ایران کم بود و دل بادهای
 درویشان کرد از رحم جانت پنهان کرد که این سبب این شرم بران
 تواند تشنه الطاف جهان تواند سرفراز دیگر بجز سعد و طایفه
 عجمانده اند زانکه کج محل و کج در خور تمام نیست در تصفیه
 که درستان رمضان پستان بهشت مکان و مجلس مایه
 بسته شد و تصفیه فرح و درستی باز آورد بی ناله و فریاد
 نهشت می خوردن و سیر قسح با دوحشت و غل
 چنگ و فانی صد کنده جل جل حکمت غم زدم برون
 ساقی که رو بکنده سرفراز دوم از سبک خزان کنده
 او را فرخت و حق عکسش بکشت قضا و کارد نفق سرفراز دیگر

ملک

تا عکس شقی به جرفشان شد بهشت سرفراز بهشت مللشان
 شده است سرفراز دیگر دریا بهشت بر صواب جل
 مرکب شقی و بهشت بهشت سرفراز دوم کل از نظر دیده به جل
 خربت بهشت حسن بنان سکه نخل جنت تصفیه شرف
 در جنت گلشن نواب اشرف اشرف غرضش از نانی نقد
 معنی کا فرم مریخ هم کریم هم کج اشرف کج شرفی
 این پیش نازده او دانه دانه سکران بنده این سبک کاش
 که یکجا دارند از نخل چه کان سرفراز دوم ای صابورم بهای کز کن
 غرضش از نیت جنت فرشت حسن می هر جا که می پسند
 و مدد مادرش و از شرف سرفراز دیگر منزل نای عاشق شرفش

2

[illegible]

بود و نه که صیاد ز پی می آید نه سخته شده در اینک کب
 سیر و دم سپردنشان به نجیب سیر نشان که جواب نده کی
 می کند ز بوی ایشان نه دل ساقی با دمی ده و دهن سینه
 نه ز نوکی تیر اند نه کمر دل دران سرفه دوم شب و
 در کمانه ان نه لبها بکفد اران نه برده لیک از خود
 بد چشم انگ باران سرفه دیگر دل در دست
 مارا شیر آب کن حواله نه که علاج ستمه بزد یک پناه
 تصف دیگر در راوی بسته شده نه سردی بخونم
 تازه بکس من بود نه محرمی بایه که بنی پسرین بر دین
 چرخ فلکها بر گشت لاله زار و جیتی بود با وصل یار

چشم بر اینهم تان بود بخوکی رسیده شده و صلیب تا شرح جدا
 جوکی رسیده بای صلی رزل کردالم غایبیم نیست نه در زمان
 وصل با او در و دل جامیم گفت نه تصف دیگر
 در کرد و نیده بسته شده که با و خوری بصحکای خوبت
 با کوشه چشم خوشن کهای خوبت نه دل می خوش
 دمی ده که در دست ساقی شیرازی کنایه است
 آنکه روزم را سیر کرد نه سپهر چشم خوش نگاه است
 سرفه دوم تا فصل غمزه زلف را بکشت ده
 مرغ دل من بدام قفس ده سرفه دیگر من بیکی
 سراز و سمن دارم نه دامن گلستان

تعقیب دیگر در عراق بسته شده درین سرورانی
 قدحی می بردست درین باده گشتن اند و شایسته
 ذیل که لبخ در می نبیند و ده بگویم که بگفت رسید
 رجه شسته من بنده ان بدم لب شسته ان بام تو خسته
 بام سر خانه دیگر بیکه شد لبش باب سحر و سحر
 شد یه است ترا چشم خود ان بیا تعقیب دیگر در کرد وینه
 و ما هر بسته باز در باز دست دادیم دور یکده قدم نهادیم
 کامل شکین در لبخ و تاب سقیم نمود با جام
 شراب و شب زلف داده بگشتی کرده ایم
 صفت در کفر نمی کرده ایم سر خانه دیگر مشهور که در نهایت

بیایم گشتی شستیم سر خانه دیگر دی شب که می ماند بود
 لب شسته حسن باده بودم و مکرر بشت و مسح اب وین
 و درین شب و کل بچین ذیل شراب اغراقی شست
 اگر توانی کر قن کشیده در دست یار جانی سر خانه
 از بیکه حسن کل شرف افروخت سر بیکه شستن بهر پر خست
 گفتی که برای طول عمر به بخت و دارم برای نودانی که
 بخت **تعقیب** دیگر که در کشت بسته شده بدم
 اراده کردم غافل و ادا دردم و این سر بستان کم سبزه سر
 ذیل این به خیریت به باده و ان به بخت و به بخت و بخت
 گفت کوه سر خانه دوم مشغول شادی که در ان حال سنت و سر

گویم که آن کل که این شست و در بانی است اسب نه
 حرد و پری نه باید از این امر زنده تر و لبر و نصیب و کعبه
 در حبس حبس است شده نه در شست و جان برف نه است
 کار دل من یک سر سینه است و آن گاهی لغوه که بر شست و رخ
 نمودی و لم بودی و لم کنده جان میارند سر خنده دوم باین
 جان فست و اندر نه تو سر نه بک نگاه سپاس شست و
 سر خنده دیگر با عاشق خرد نه کنی باشد از من دل از تو کنان
 باید تصفیه دیگر در دوزخیم بسته شده نه بر سنی لب سپاس
 تا کی تخری می در در چنین ششی چای تویم از دل شوخ خوش
 خرا می گویش نه چای که تا سرخ دم افند که صند و می که سر خنده دوم

در

باشد باین کل که این شست و در بانی است اسب نه
 پرست و نه چای میم نه در دوزخیم لب سپاس تصفیه دیگر در دوزخ
 تو سر کشتی خاری جدانی نه تو از وی کردی جدانی و دل تصفیه
 رانیه و می شست بر بانی سرخ و می شست بر بانی سرخ
 نه من دیگر تو میدانی نه منم در کعبه سپاس نه تو در صحنه
 حال جبران نه سر خنده دیگر بجز تو اندر دل نه شست و نه میارم جد کردم
 جبهه شست و صند و دانه شکاری دریم دیگر و صند و کار شست
 تو نه زین بر خبر بام می بد نه تا توانی با و بی در می
 و سر بانی خوش دلانی تو توانی بانی می سر خنده
 دویم در دانه لب که حقش نه ام سر خنده

سرخانه دیگر من خاتم دانه ناری دارم آینه جود خود
 حصاری دارم در نقیب دگر در عراق با مطرب
 می سرت بهرم بوی توت باغچه دل شکفته بروی تو دل گنجی
 که در بردار ایمنی و خواهم که تو هم در دل من بمانی سرخانه دیگر
 شکر بیکویت بگویم و نیرازم بهر خون که بهل کردی از او دیده
 می بارم سر خانه دیگر ساقی بهر میخانه خوش فراموشانه
 فتح از نه ایران شد بخت در می خانه نقیب دگر در سوخت
 شده هر که غم در لبش نه گرفت از کویان بسبب گفت
 دل بهت شوخ شنی نازنین می پرستی و داده ام
 تا آوردم منزل کند تا بهر جوی به خون در دل کند سرخانه دارم

دلی

دوش بر بیلین من انگش گفت دل بهر بند گفتش
 تا نیکش چشم را و امیکند تیر بر کشش بن بکند سر خانه
 و اینک بر کعبه شده و کافریه ددم در غایت جانی
 می خرد و زبشت بر بند زبانی دل خشت زبانی
 که خوش خرد و زبانی به بود که در دل شب به نیم باقی
 دل من بپرد زحیر تو که بایست ز خبر تو فرات
 تربیل استانی و تو سر بکشی به کوفه دل درین کشت
 و انم که آبستنی سرخانه دیگر من شده و دارم به طلب
 و در چه چنان ترا گم کرد بهش ز گرفتارم ز بها
 بر کاشنی قتی و او بشتی در حسن بکیری دارم تو چمن شنی

تشنه هم ساقی داده در دست شاه زده که کمره سرجی را از او
صحن کهنان ده - سرخانه دوم - که در فی ازاری کاهی یکی
واری - از نمر توغیا - و عباری و سکاری سرخانه یک
ای شوخ کبوتر بازی میل خوش اورد - در دل در بر من
لیکبت - در جنگ توای شهباز - گفت بگو در مخ
گفتم دل دست که داری - نه نالان الا گفت مرغان
مرغان ذیل سقارم سینه بکارم - از دست غت جاره
مدرم - ای شوخ رنجبه روی شتاب - از نعل منف کن
تباد و ناب - ای شوخ به بدل فراهم داری - تا کی
غبت خضر ارم داری - میکنم شتم از نهری چشم تر کافی نشاد

الحمد لله

که کش کار دل هست برین مدام باد و من گشته شمر
 کانم نصف بکر و جسی و به منی خفته خرابی و نیکو
 روشی عبر روی و در نصف جهان سبب باش سبب
 است رکس استات و در نعل خار چه باشن نعل
 استانت در کلاستان است سر خانه و بی
 بکر فتم بهانه جویی و ص و روشی گنده سری نصف
 دیگر در او که باد و خری زنده است بی او کن و کین
 دختر زنده است در عا و بیاری قبل باد و خوش باد و باد
 زنده است باش نعل باد و در جهانمان می و خور و کس
 سوز و محرم جهان و زنده است نشان در لب آوردن

کفنی که شش اتم ده چانه اران تونه سیکن تون بر جی خورن
 رصطیه ن به مسجد چن درمی خانه کوزه طره کا بجن
 بمرد فیل چستی سراجی به سنی پله چمی دتجج شد بمن
 شد خوانه پله پله چانه درکاره بچن راه رفت و
 کورخی سر دندی کام دلی برکه افتاد ب فی ظفرم
 در خور مطعم اندر بریم نصف موهار است که حب لاله
 شده بود در مغرب در ساقی ارقیض بعد عالمی
 نور است در مرغی نای صرت در است بر کر کش
 کردی است دست یخود راست در نغمه زبان رانده
 دینش بمن خوانده آنکه سال رسد باشد در دوشه شده

مژده

تانث ن زبانت عمر پادشاه هر سوکری غزال
 خوشش سرکانت عرشت میه در دوشه ایر است نوز
 در جهان نوز شد اباد ساقی ندرمی برسم نوزوری
 که حب لاله عالمی جبهه زانه ان بسته شده در سه کا
 بار سق کیه پله نرکش سیکر نقرت عقل دهنش بکود شش
 باده لعلی برف فی بخود نفلت چ بای بر دما می بخود
 قاضی شده که بخورنده بای ناب دقت پش
 رسنه میه شخضاب اکمه برادران است
 و کشتی ماهربان است هر که ابد تاب در عشق
 در ره المومنین است سرخانه ثانی عثان

عاشقان همه پیرزنده صورت عذیب از زبان است
 در سن من گواهی ادیب عشق نه بجه خوانده آوردان است
 سرف نه دیگر چون زیاده بپیشم نه راه ارغند سر کن
 هست سپاس کردم عشق را نه حس می بخوان
 نصیب دیگر در زایل نه سرتازه کی که در بهشت نه در آن
 اثرش کلاست ذیل جام ارمغانی ده داده تا توانی ده
 سبب حیاتم بخش عمر بردانی ده سرخانه دیگر نه شرف تو
 شراب جانست مارا که در تو بکار هست نصیب دیگر در تو
 که حب او سر خفته نه صلح با برت در تو نصیب
 که تو دانی نه بدنهانی زین نصیب بی نه برانی هر دو در دل

دارم نهانی سرخانه تالی پرستید جام نه جاره دارم
 که تو دانی نه بدنهانی سرخانه دیگر پیشم نه خوانده نام نه دانسته
 که تو دانی نه بدنهانی سرخانه دیگر نه کارا امیر بر کن که دارد
 سر کفر و غم ای جان که دارد نه غمت سر خط جان بخواند از من نه چه
 انصاف چنین جان که دارد نه لیل سرانایده می بخواند
 او پیشی دارد نه که نقش بی محنت دیده دارا سرده بشناسد
 سرخانه دیگر بامید و صفا دارم این کن که نه غمت مجربان که دارد
 سر کبی که فردا در صورت نه امید نیستن جان که دارد نصیب
 دیگر در سنی سپا که دارد صبح از بهشتانم نه بدنهانی در کار نیستیم
 ذیل سر می دل می سپارد می استی با میدهم ای جان نه نصیب

سیردی یا سستی سرافیه دیگر پاک بر صبر در دست رس بودیم
 ز دست بامی خوشگواریت نام نصف دیگر در حسی چا پاد
 می بخشید ای تو سر خوش نگار می بخش استمان شود
 اگر داری اگر بار سرافیه دوم و لبران همه خوشند و خوشی
 و خوش گفتار لب بد بگری بکشت اگر باری اگر بار سرافیه
 دیگر از من این بخشید ای شکر عیار حرف دیگر
 شنید اگر باری اگر بار نصف دیگر در سه کاه بسته شده چهار
 خاندن در قصه نیکم یکنم یادم بخشیدم به کل دفع
 چه ام ذیل دیگر چه دیدی به چه عزا دیدی سرافیه که کشته
 ببط می جنبه و سرافیه اوئی نمی مند سرافیه دوم کشته کردیم

اینه

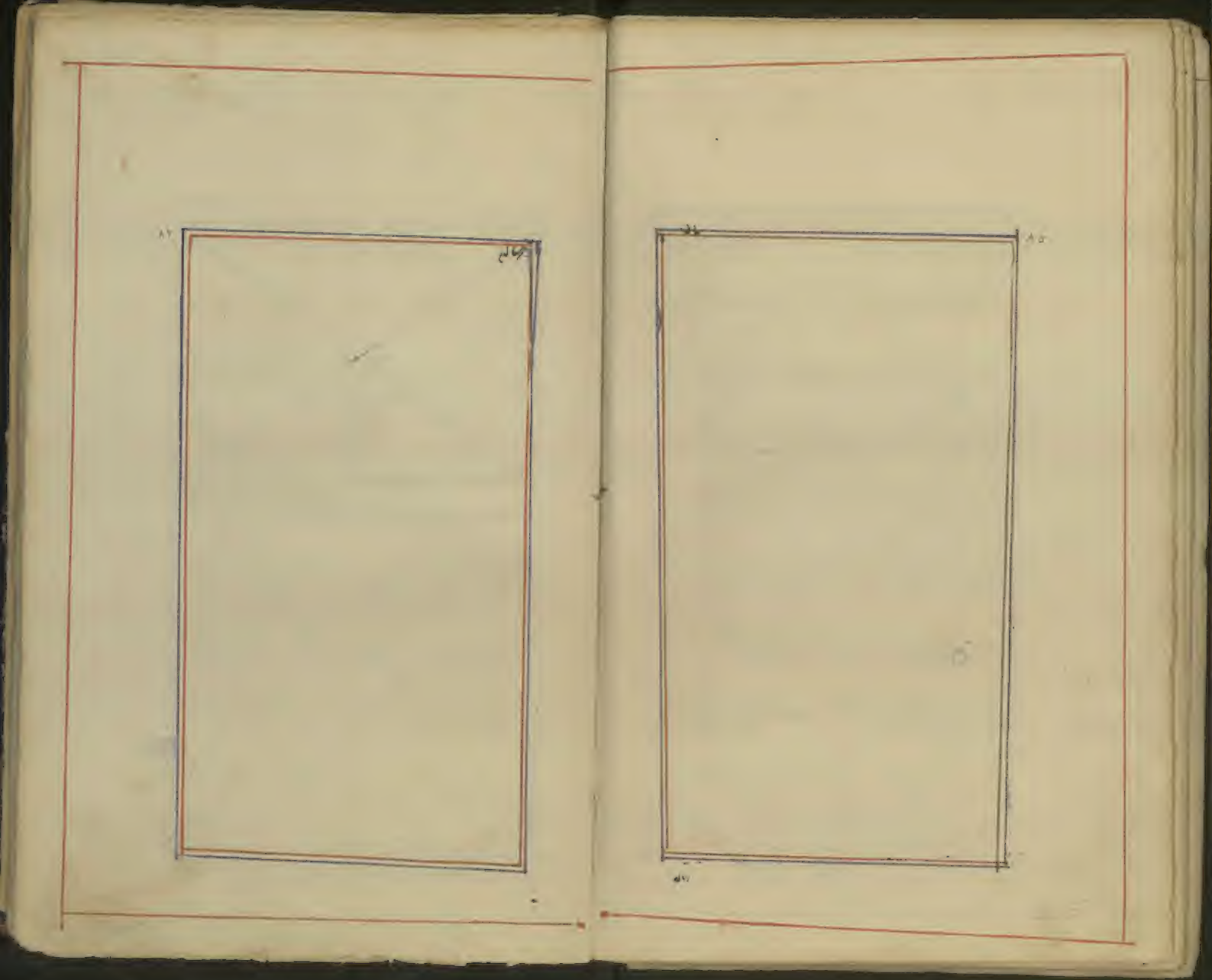
سرافیه کرد و پس بود او ای دیگر سرافیه دیگر و لبران چشم سرافیه
 و لبران چاه خرد و کینه بود بر مسکرم نصف دیگر در چکا بسته شده
 همه خراب نهی نفس آدمی و کار خود شش توان و کار خود کمرش
 هر دو را کار و بار خود سرافیه دوم و لبران پس در چون بخشید
 یکدیگر کینه بیا به یکدیگر و به لبران سرافیه صحنی ببار کشت
 در می چاه برل است و دست بهار دفری و دانه و تربیت
 نصف دیگر در دو کاه حسی در سر جهان غرقه داری بدم
 همه صفتی سنگ نشانی بدم بهر شمش از خاک کل دانه و ده
 در سر سم سرافیه بهاری بدم و ذیل می و طربش
 در زانی و ده و علم از سر ایرانی و ده

تصفیه نموده اند و در حیرت بوده اند
 از آنکه در این روزها و این شب که شکر ایران بر روی مردم کشیده
 میان قیامت و غضب است در سیه که کسی که در خوش
 گیند به طریق اینی بشکیند سر نهاده و دیگر از حضرت
 در شش شکر کرده و قیصر به بند ترک سر کرده و نهاده اند
 ساقی زشت و شریف و مضرب برف و چنانکه گفت
 تصفیه نموده اند و در حیرت بوده اند
 از آنکه در این روزها و این شب که شکر ایران بر روی مردم کشیده
 میان قیامت و غضب است در سیه که کسی که در خوش
 گیند به طریق اینی بشکیند سر نهاده و دیگر از حضرت
 در شش شکر کرده و قیصر به بند ترک سر کرده و نهاده اند
 ساقی زشت و شریف و مضرب برف و چنانکه گفت

باید

سیر بهاری کرده است و کوکب کاری کرده است سر نهاده
 دل سبز به زلف چکان شده و سینه و پیکر به شکران طبله
 سر نهاده و دیگر شده فصل بهار و گرمی از شده است
 ساقی که گوشت از بهارش پدید است تصفیه نموده
 کرمی است آن در چگاه و باز در دیگر از شکر قایان سر نهاده
 طرفه فنی ز نو از سر و ایران سر نهاده و فیصل راه می نگار است
 از به شیشه و دست نهاده و سجده گاه عاشق است
 کرمی یا خوش تر است نهاده که است بی او بکشتی حر است
 و دو خوشه قیامت سر نهاده و دیگر
 سیر بهاری کرده است و کوکب کاری کرده است سر نهاده
 دل سبز به زلف چکان شده و سینه و پیکر به شکران طبله
 سر نهاده و دیگر شده فصل بهار و گرمی از شده است
 ساقی که گوشت از بهارش پدید است تصفیه نموده
 کرمی است آن در چگاه و باز در دیگر از شکر قایان سر نهاده
 طرفه فنی ز نو از سر و ایران سر نهاده و فیصل راه می نگار است
 از به شیشه و دست نهاده و سجده گاه عاشق است
 کرمی یا خوش تر است نهاده که است بی او بکشتی حر است
 و دو خوشه قیامت سر نهاده و دیگر

باید
 سیر بهاری کرده است و کوکب کاری کرده است سر نهاده
 دل سبز به زلف چکان شده و سینه و پیکر به شکران طبله
 سر نهاده و دیگر شده فصل بهار و گرمی از شده است
 ساقی که گوشت از بهارش پدید است تصفیه نموده
 کرمی است آن در چگاه و باز در دیگر از شکر قایان سر نهاده
 طرفه فنی ز نو از سر و ایران سر نهاده و فیصل راه می نگار است
 از به شیشه و دست نهاده و سجده گاه عاشق است
 کرمی یا خوش تر است نهاده که است بی او بکشتی حر است
 و دو خوشه قیامت سر نهاده و دیگر





تفصیل اسمی اصول ہندو کا یہ کہ اکھن میں الجھاؤ ہندو بحر شدت

اول ضرب القم : دو نیم اثنی عشر نیم اثنی عشر حرام خمس نیم خفیف
ششم خبر : مقدم کی ضرب ششم فاقه قرب : نیم کی ششم

وهم المل صفیه باز و هم ترا نشاند و از دهم در دهم دهم هم در دهم

چهارم از کتب بازو هم روانی است از جمیع مقدم صحت

A single staff of music with a treble clef and a key signature of one sharp (F#). The notation is handwritten and appears to be a short melodic phrase.

میجدهم افسر نه نوزدهم صبح افزون چنان گیم که هر یک ازین
 جمله بچند ضرب قسمت میژود و ازین تقسیم بچندو بدست ششم
 می آید پس از آنرا اصولی که ضرب بنا کردیم که هر بسته ای همان باشد
 ضرب نه نه ضرب دیک دک دانی پنج ضرب دیک دک
 دیک دک جری پنج ضرب دیک دک دیک دک دیک دک پنج
 دیک دک دک دک دک دک فاخته دیک دیک دک دک دک دک
 دک دک دیک دیک ضرب دیک دک دک دک دک دک دک
 دک دک دک نیم دوده ضرب دیک دک دک دک دک دک
 دک دک چند دوده دیک دک دیک دک دک دک دک
 دک دک برافشان دیک دک دک دک دک دک دک دک

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint horizontal lines and minor discoloration or foxing, characteristic of old paper. There is no text or other markings on the page.

[illegible]

۱۲

[illegible]

الحال شروع کردیم باقی متعجب

پس باید دانست که در بیت خواندن فی اصول است

که پشت لب زایه زین راه	که شد سرخس بران درگاه
بود آواز هشتش ای هم را بن	که بن آواز را ام نسیم
زهریک و مومم ای پدیدار	و دو دوش مقام نم نمیدار
که ن که نمیک کیست فست زنده	که نازش شود ز غم و نده
بود کرده و نب آواز را است	که عشاق از بوی عشق است
سرخ رست را شبیه را	جگر چنگ همیش کرده غار
سرخ بسته در دهنها فی	که نیز کپش کوشه دانی
گویم مشبه عشق را نش	بوج زلفش بر خست شک
ز زابل کشته بسته نگار است	و که کوشه نشش بر کار است
زاد چ که کوشه جرم خورنده	ز کی از می رست و نه دانه

که پشت لب زایه زین راه	که شد سرخس بران درگاه
بود آواز هشتش ای هم را بن	که بن آواز را ام نسیم
زهریک و مومم ای پدیدار	و دو دوش مقام نم نمیدار
که ن که نمیک کیست فست زنده	که نازش شود ز غم و نده
بود کرده و نب آواز را است	که عشاق از بوی عشق است
سرخ رست را شبیه را	جگر چنگ همیش کرده غار
سرخ بسته در دهنها فی	که نیز کپش کوشه دانی
گویم مشبه عشق را نش	بوج زلفش بر خست شک
ز زابل کشته بسته نگار است	و که کوشه نشش بر کار است
زاد چ که کوشه جرم خورنده	ز کی از می رست و نه دانه

که گاه از سبک کوشید طراری	دور دی عراق و دوازده
حصار که باشد کوشه نور	حجری عراق است در کوه
دگر اداره باشد باده نیش	عراق کوچه که از حش
عراق خورشید برای شمع نوب	مخالف با نعل کوه و کوه
چو کوهک شد مقام دیگر	پست یک کشته بل برادر
مخالف کوشه در در بحر نازک	دگر در دجل که می جسد
بر مغرب روح ادراج کوشه	نهر نهر نهر نهر نهر نهر
چیز را بکن ابرکش عریان	سنگ ابرای کوشه کیران
بیست اردو کون رنده و پی	عجم را چار کار کوشه وادی
لور نورد هم اداره عینی	مخالف سبک است حسنی

ن

عشیران دهنه از سبک است	از سبک در دهنه نیک است
دو کاست دهنه از حسنی	دو سبک دهنه از حسنی
خجسته از شیر است کاست	سبک کوشه دهنه از حسنی
بجز از حسنی در کاست	دو کاه بجز بجز کاست
حسینی خجسته در دهنه	بین سبک برای کشته کمر
ششم در دهنه شش است	رادی رنگ در دهنه
دو نورد در دهنه راجع	رادی شمع در دهنه
بهر شمع دو کوشه داده است	پس در دهنه و آن
کندون چرخ کاست و در م	پس از آن فن می شمارم
اول اتی بین فن حیدر است	که باشد کوشه در کاست

که گرین بر یک نود و نیک	که او را ترا با مل کرد آن
که در آب نود و نیک است	که او را در بین قوم آن است
سیم اینست صورت سپید	چهارم مانت شد بیل آید
نموده استی هم است بسیار	یکی که است باقی فتح آن بهار
اگر خواهد چو سرزد بلف	در این احوال حالت صفت
امور عام باشد لغو تصنیف	به هر یک در هم در لغو تصنیف
گویم تا به اگر دند از هم	حرفی که بی کشته است بی هم
بدان کار عمل صحت و ذکر قول	که نقش نقش از نام چو ل
بود تصنیف نام کل مراد	برای بعضی می بندد حد مراد
در کشته ۲ می را ترا	بیاورد از می حریفی به است

نسخه

بعضی رنجیده گریه بیان	که می باشد بهر انگه بیان
و در دست آبی در کی رنجی	کسی را به من بخت و عری
که یک یک نشان مجید پیش	که دانش است تا به یک پیش
بود کار آنکه وقت در راه	ترنم سر شد از انگه در راه
ترنم از قمارت است دارم	در نقش اینجه است می سپارم
نقار است که در در سر آیند	ترنم تا که ترنم دیم تر آیند
دل از سر و سر است سر کن	هم از خانه و آب هر کن
نقار است از عمل با کاست	که کفتم حرفت از آن بهین است
در قول آنکه شعری بهم گفتند	دلیکن بیا فراموش چون کار
و نقش بر هر صبح نقار است	نقش از هر دو صبح نقار است

برو نصف شکر با صبح	برو نصف شکر با صبح
اگر درستی از ترکیت قیدی	اگر درستی از ترکیت قیدی
که او معنی گفته را ترک نشاند	که او معنی گفته را ترک نشاند
دری درستی از انچه در کان	دری درستی از انچه در کان
جو خنی با صبح است سرور	جو خنی با صبح است سرور
سوی دوی قیل تاریخ اکابر	سوی دوی قیل تاریخ اکابر
درا کوم هم می بخشد شادانه	درا کوم هم می بخشد شادانه
همین است دران این ترکان	همین است دران این ترکان
همین است بخت در صورت پست	همین است بخت در صورت پست
بسی دست برین فن رخ برده	بسی دست برین فن رخ برده

چون ضرب صدر از ضراف نصف معلوم شد الحال
نرسد بیکم تبصرتی که در ضرب است اول فن از غنایین و مشاغل
ین سخته اند اول راسته و القین اول و از خواجیه و عباد
و چون از اکمله چنین بکار کرده از عظم ضرب نصف بنا شده
تا سه رات وقت کرس برابر بخت خیرت میشن کرد
شرب نفع که خوابه کایه ساربان چهره پرستی کرده
در طاق اوقی و شرب شرب از پیشین وین نکند
که یکس را قوی و این را برده و با شرب ساربان
کار خیر که به ابدای تمام مژده ضرب و شرب و شرب
و تحقیق که این است

[illegible]

کور میخانه با اصل خمس هر دل که چون تاسم بخت
 گمان شد بانم کرد ای بار دوستی تنی ترز بموازنده
 امید و تن تنی تنی تنی درون تنی تنی درونی تن
 دوست تنی تنی تنی تنی درون تنی تنی تنی تن
 بی برقه عدل او صرت تنی تنی کور آبی
 ای برای برای یی یی بل یی یی یی یی
 بل یی یی یی برقه عدل او صرت تنی تنی کور
 تروی تنی تنی تنی تنی برای تروی تروی تروی تن
 کور یی یی یی یی تروی تنی تنی تنی تنی
 تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی

او صرت نصرت و نش برک با اصل نه نسخ
 از نه کشف شریانی سه دلا دین ترو دین شریانی نه فی
 تنه ناز و دین قی لی لی لی تن نه دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 نه ناز و دین قی لی لی لی تن نه دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 با دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 بکام ما کر دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 ناز و دین قی لی لی لی تن نه دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 ناز و دین قی لی لی لی تن نه دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 شد بکام ما کر دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای

سرب بگو که کار جهان شد بکام ما کر دای دای
 چند ان بر کر شد دای دای دای دای دای دای دای دای دای
 در دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 قی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی لی
 تن دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 ام ما کر دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم
 دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای
 سرب بگو که کار جهان شد بکام ما کر دای دای
 کار دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای
 کر دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای دای

الحمد لله

که قبل از شکر بر کردار که کردی این تویی که در پیش تو
 تن و دیر و بر از دست تو بری تن و بی رویی و بی باقی
 تن و کر که به خیال روی دیگر تن به نیم کرد و تیر و بر
 تنی تو بی تن تن و در و در تن تو بی تو بی تو بی تو
 تو بی تن تن و در و در تنی تو بی تو بی تو بی تو
 و در و در تنی تو بی تن تن و در و در تنی تو بی تو
 بی تو و در و در تنی تو که به خیال روی او که گشتن شیم
 که قبل از شکر بر کردار که کردی این تویی که در پیش تو
 است من و کر که به خیال بی او که گشتن بی تو که
 و در و در تنی تو بی تن تن و در و در تنی تو بی تن

تبدیل آن شمشیر به یک سکه نقره و شمشیر
مستقیم المستطی به یک سکه مستطی

[illegible]

1892

[illegible]

[illegible]

۲۰

سپهران نشود مکر در دیم دیت و تم تر و دل در سر لی
تنی در در مار تان و تان و تان تنی در در تان تره قل لندوا
در فی مکر سر شان کن شمشیر کان نشود مکر شمشیر از خود جانت
کریغ بار در کوی ان ماه کردن شمشیر الی کم مکر بخانه این
تقوی بایست و اینم مکر لیسکن جبهه به بهجت کم راه مکر
سپهران جابل شجیان کم راه بخانه کارم دست از من لخوا
عیشم قطع ره زین وادی خون خاره کردن شکست من مجبور
در نقشه مراح **اصول** محسن شود نصیف اکثرین امریات
از نور دست کل ستاره در صحن چین مکر قیمه زو بر سینه و او را
خبر تر تن سب بخانه در لخوا مجلس از نقشه بهار از غولان مجبور

التمه مواضع احوال محمد بن يوسف الكيراني المبرحان

2

هزاره
نصف نقش از قعر الدار شریف به نامی و اصوات

لای بی بی میا بی بی لای بی بی سگ شریفی کردی که کرد
 می یار خبر و در دیده چه تو نباشنه بی می لای در دیده لای بی بی
 بی یار بی بی کردی لای سگ شریفی کردی در بی بی
 حقیقت اگر کسی من خواند بر شرفان سر فغان اول مهر و منی بر مردم
 پدید کرده ایم که قطع نظر بر چه توان کرد کرده ایم که تنه نه در
 تنه تا تری بی تن که تانی در تنه تا تری بی تن که قطع نظر بر چه
 توان کرد کرده ایم که تری بی تن که تانی در تنه تا تری بی تن که
 اناسی نه بی تن که قطع نظر بر چه توان کرد کرده ایم که تری بی تن
 دیگر چنین که با دراهم مبتل نبوده ایم که بی بیان قلمه کرد کرده ایم
 تنه تنه در تنه تا تری بی تن تانی در تنه تا تری بی تن که

لای

کاسی بیان قلمه کرد کرده ایم که اناسی بی تنی من کرد
 بی بی اناسی نه بی تن کاسی بیان قلمه کرد کرده ایم که تری بی تن
 اسان بزنگ نامزانی بر تنه تنه تا تری بی تن تانی در تنه
 تا تری بی تن که تانی در تنه تا تری بی تن که تانی در تنه تا تری بی تن
 اناسی بی تنی من بی تنی من بی تنی من بی تنی من بی تنی من
 تا که رخی زرد کرده ایم که رخی زرد کرده ایم که رخی زرد کرده ایم
 در سقفه کل بی کافی مرده ای دل که سبب نفی می آید
 که زانفس خوشش بوی کسی می آید دره دره تره دل در
 دره تره تل لای بی که زانفس خوشش بوی کسی می آید دره دره
 دره تره تل لای بی که زانفس خوشش بوی کسی می آید دره دره

۱۳

بی سبب و دلبر خود طرح جنگ انداختم که سرخی من که روی
 کوبه است که چشمه شد بکام عالم دیدم بکام باشد که بهمانی
 ملک کوبه که است انداختم که تنه است دراز تن تنه تنه
 شده در دهنه ناز و دل تن که با نایبی ملک کوبه که است
 انداختم که تصف و اصل خفیف و ناز و ناز و ناز و ناز
 از هر جوی حاشه کاظم و طلیشی ساق تنه تنه تنه تنه
 تانه در دهنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه
 تل لانا و در لی که حاشه نه که زخمت چشم افکند روی و کوبه
 خوش نمی ناید ناز روی تو ام روی دیگر که تنه تنه تنه تنه
 تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه تنه

اردوستان

[illegible]

[illegible][illegible]

٥٠

[illegible]

ال
: Crig
Lew

2

